



دشمن درجه یک امریکا

مهدی جمشیدی

ایشان معتقد بود که ما نیز باید ابرقدرت بشویم، نه سایه‌نشین و دنباله‌روی قدرت‌های کنونی. این سخن، بسیار دشوار و دیرپای است و شاید در ذهن کسانی پهلوی به افسانه بزید، اما باور وی بود. برهم‌زدن نظم جهانی و درافکندن طرح نو، بی‌هزینه و بی‌مخالفت نیست، بلکه قدرت‌های مستقر که از نظم کنونی بهره می‌برند و خویش را در چهارچوب اقتضائات آن تولید و بازتولید می‌کنند و فریتر و فراخ‌تر می‌شوند، خاموش نمی‌نشینند تا یک انقلاب جوان و نوپا، مخالف خوانی کند و منتقدانه در مقابل بایستد و بر پیشانی نظم مستقر قواعد آن داغ پرشش را حک کند؛ اما چنین شد. شعار نه شرقی، نه غربی و فکر استقلال خواهی و حاکمیت جهان نظم قدسی، قدرت‌های شیطانی را برانگیخت و آنها را در مقابل انقلاب نشانند. انقلاب یا می‌توانست وعده خویش را کنار بنهد و به خانواده غربی شده جهان بیبندد و مستحیل شود، یا باید راه مقاومت را در پیش می‌گرفت و هزینه‌های آن را می‌پرداخت. بسیاری انقلاب‌هایی که آرمان‌های بزرگ را وعده دادند و بهشت موعود ترسیم کردند، اما پس از پیروزی، تسلیم واقعیت‌های معارض شدند و چون در خویش توان مقاومت ندیدند، از راه رفته بازگشتند و به آنچه که مطلوب نظم تجدد است، تبدیل شدند. کدام انقلاب است که در دوره تاریخی جدید همه انقلاب‌های غیرتجددی را بلعید و آنها را با خود هم‌داستان و هم‌افق کرد. خصوصیت تجدد این است که دیگری را برنمی‌تابد و دست تعدی به‌سوی همه دراز می‌کند تا نظم خویش را بسط دهد.

فراتر از این، استیلای جهانی تجدد غربی، انقلابی‌ها را دچار بیم و هراس می‌کند و امکان و معقولیت مقاومت را از دل وجانشان می‌زداید. انقلابی‌ها می‌بینند که جهان به‌صورت یکپارچه و منفعل در برابر تجدد زانو زده و به قواعد آن تن داده است و نتیجه می‌گیرند که دست و پا زدن، بی‌حاصل است و باید به‌اختیار خویش، به این راه رفت. ازاین‌رو، آرمان‌های انقلابی، راه می‌شوند و به‌عنوان بلندپروازی‌های ساده‌اندیشانه تفسیر می‌شوند، بلکه خود انقلاب

واقعیتی غیرانقلابی و هیجانی انگاشته می‌شود که با وعده‌های نشدنی و آرزوهای ناممکن، بسیج اجتماعی پدید می‌آورد؛ اما همین که محقق شد، مشاهده می‌کنند که واقعیت‌های سخت و منجمدشده، ایدئولوژی انقلابی را برنمی‌تابند و آن را به چالش می‌طلبند. این جدال، اندکی ادامه می‌یابد؛ اما سرانجام، ایدئولوژی انقلابی به‌نفع واقعیت‌های ناهمسو و معارض، عقب‌نشینی می‌کند و انقلاب به ضدانقلاب یا غیرانقلاب تبدیل می‌شود. از این جهت، باید گفت از خود بی‌خودشدن انقلاب، حاصل انفعال و وحشت خود انقلابی‌هاست که در مقابل تجدد غربی، خویش را هیچ می‌انگارند و راه متفاوت را ناممکن تصور می‌کنند. ازاین‌رو، نگه‌داشتن انقلاب از انقلاب‌کردن دشوارتر است. آری، انقلاب واقعیتی کمیاب و دشوار است که جوامع اندکی آن را تجربه می‌کنند؛ اما از این پیچیده‌تر، حفظ خط اصیل انقلاب است در برابر همین حس شکننده نشدن و نتوانستن. این حس، به جان نیروهای انقلابی می‌افتد و اراده انقلابی آنها را در خود فرمی‌برد و به سکوت و مدارا و عقب‌نشینی فرامی‌خواند. انقلاب تولد امکان تاریخی جدید است و بر اساس باور به همین امکان، شکل می‌گیرد؛ اما در مرحله پسانقلابی، نیروهای انقلابی که با واقعیت‌های بزرگ و هراس‌آلود روبه‌رو می‌شوند، خویش را می‌بازند و انقلاب را تمام‌شده اعلام می‌کنند.

این نزاع در درون انقلاب اسلامی نیز پدید آمد و تداوم یافت؛ چنانکه حتی اکنون که بیش از چهار دهه از وقوع این انقلاب سپری شده، همچنان این مقوله محل بحث و گفت‌وگوست و نیروهای تجدیدی می‌کوشند انقلاب را به تعبیر خودشان بر سر عقل بیاورند و به شهروند سر به‌زیر و رام نظم جهانی تبدیل کنند. ما با یک مسأله دیرینه، اما همچنان گشوده و زنده مواجهیم. در دهه شصت، امام خمینی رحمة‌الله علیه ایستاد و مبارزه و استقامت را طلبید، به‌طوری‌که حتی جنگ تحمیلی نیز ایشان را بشیمان نکرد؛ جنگی تاریخی و دشوار که انقلاب را در برابر تمام قدرت‌های شیطانی قرار داده بود و به چیزی کمتر از نابودی انقلاب رضایت نمی‌داد. این جنگ، جنگ کباب و باطل و

سازش و استقامت و کفر و دین بود، نه جنگی همانند جنگ‌های دیگر. ازاین‌رو، انقلاب را به بلوغ رساند و بار دیگر، امکان مقاومت را در برابر نظم تجددی اثبات کرد؛ هم برای ما و هم برای کسانی که نظاره‌گران بیرونی بودند و دلپره سرنوشت این مواجهه را داشتند. در متن این جنگ، نیروهای انقلابی به آن چنان رشدی دست یافتند، و صف‌ناشدنی؛ اصحاب خمینی همچون پولاد آبدیده، طعم نفسگیرترین و بحرانی‌ترین لحظه را در تاریخ غربت خویش چشیدند و از خط مقاومت عقب‌ننشستند. در جنگ، مردترین مردان آشکار شدند و تاریخ عاشورا را دوباره به تصویر کشیدند. شهید سلیمانی، ساخته و پرداخته این عالم معنایی بود؛ او در عمق این فضای قدسی نفس کشید و حقایق انقلابی را فهم کرد. مگر او نگفت که نقطه اوج جامعه مهدوی، مشتمل بر همان عالم و آدم و مناسباتی است که در دفاع مقدس پدیدار گشت؟ این یعنی او دفاع مقدس را همچون مدینه فاضله می‌انگارد. سلیمانی، مقاومت را با انقلاب فهمید و در جنگ آن را دریافت. چقدر تفاوت است میان فهمیدن و یافتن. آری، دفاع مقدس نیز شعاعی بود از انقلاب، اما او بیشتر در متن آن واقعه قدسی دوم قرار داشت و از چشمه معانی الهی آن جوشید و به رنگ آن درآمد.

نظام واحد جهانی، یک قطب اصلی دارد که امریکا است؛ امریکا، صورت نهایی و تمام‌عیار تجدد است و می‌تواند در چهره آن، عبیت تجدد را دید. جهان به‌سوی چندقطبی شدن پیش می‌رود و استیلای امریکا در حال زوال است؛ اما هنوز آن اقتدار شکسته است. تقابل با امریکا، شهامت و جسارت می‌طلبید، وگرنه ابهت ظاهری امریکا، هر حرفی را به دلپره می‌افکند و وادار به عقب‌نشینی می‌کند. یا باید بر تجهیزات مادی تکیه کرد و با فناوری به تقابل با امریکا رفت، یا باید از قدرت ایمان قدسی بهره گرفت و زیر سایه معانی الهی، رجزخوانی و هم‌وارد طلبی نمود. زمانی که انقلاب در برابر امریکا سر بر آورد و ایستاد، دستش از امکانات مادی و نظامی خالی بود، اما دل و جان نیروهای انقلابی، آکنده از ایمان و توکل و استقامتی بود که امام خمینی رحمة‌الله علیه بذر آن راکاشته بود. این بیضاقت

باطنی، موجبات مقاومت ما در برابر امریکا را فراهم کرد و افسانه شکست‌ناپذیری و نفوق مطلق آن را باطل کرد. انقلاب اسلامی، معنا و ملکوت را به صحنه نزاع آورد و پای خدای متعال را به محاسبات باز کرد. اینچنین بود که این انقلاب و حرکت و نیروهایش، هویتی معماگونه و فهم‌شدنی در نظر تحلیلگران غربی پیدا کرد؛ انقلابی که نه‌فقط وقوعش عجیب بود، بلکه ماندگاری و مقاومتش نیز درک‌شدنی نیست. این همه، به تحول باطنی نیروهای انقلابی بازمی‌گردد؛ آدمی دیگر آمد و عالمی دیگر نیز در پی آن سر بر آورد. جز این نیست که شهید سلیمانی به‌دلیل برخورداری از این گوهر ناپیدای درونی، آن گونه بی‌پروا و مصمم بود که دشمن را به مصادف می‌طلبید و نه‌تنها از مرگ هراس نداشت، بلکه به‌دنبال مرگ بود. او مَثَل اعلائی تفکر انقلابی و نمونه تمام‌عیار خط امام خمینی رحمة‌الله علیه بود که حیانتش به‌وسعت یکی مکتب بود. همچون راهی که باید خویش را در بستر آن قرار داد و آن را طی کرد؛ راهی که قدرت‌هایی همانند امریکا در آن سخیف و ناچیزند و ما را از تعلق خاطر به مقصد، منصرف نمی‌کنند.

شهید سلیمانی، دریافته بود که راهی جز جهاد و مبارزه نیست و نمی‌توان با گفت‌وگو امریکا را وادار به عقب‌نشینی کرد. امریکا به‌سبب ذات استکباری و فرعون‌مآبانه‌اش، جز زبان زور نمی‌فهمد و جز در برابر قدرت تمکین نمی‌کند. پس، باید اقتدار خویش را به رخ کشید و او را تحقیر کرد. باید به میدان رفت و کار میدانی کرد. این فتوحات میدانی است که عرصه را بر امریکا تنگ می‌کند و او را به زانو درمی‌آورد، نه تنها و التماس و لبخند! امریکا، نه قابل اعتماد است و نه اهل منطق و انصاف. پس، باید در صحنه عمل، واقعیات را تغییر داد و امکان‌هایش را به امتناع تبدیل کرد تا زیاده‌طلبی را کنار بنهد و از پیشروی ناامید شود. باید نهراسید و ایستاد و مرگ را در آغوش کشید. باید با منطق ایمان و شهادت، فناوری‌های نظامی امریکا را منفلت کرد و راهی برای تنفس گشود. امریکا تا آنجا پیش می‌آید که بتواند و اگر در نقطه‌ای متوقف می‌ماند، به این دلیل است که در توان خویش نمی‌بیند. در محاسبات او، تنها عنصر قدرت دخالت

دارد و این قدرت است که نقش بازدارندگی ایفا می‌کند. میل به سازش و گفت‌وگو، او را به طمع می‌اندازد که خواسته‌های خویش را تحمیل کند و در مقابل، فتوحات میدانی او را در موضع ضعف و انفعال قرار می‌دهد. باید با زبان عمل و میدان و قدرت، امریکای امتیازگیرنده را به امریکای امتیازدهنده تبدیل کرد؛ این کاری بود که شهید سلیمانی از عهده آن برآمد و ورق را در منطقه به نفع انقلاب برگرداند.

اینک در لحظه پیچ تاریخی قرار گرفته‌ایم؛ تمدنی در حال رفتن است و تمدنی در حال آمدن. تمدن تجدیدی با همه عظمت‌های مادی و ظاهری‌اش به پایان خویش رسیده و پیش از این نمی‌تواند تناقضات درونی‌اش را ترمیم و مخالفان خویش را سرکوب نماید. دیگر در تمدن تجدیدی، خبری از رویش‌ها و شکوفایی‌ها نیست و حرکت پیشروانه گذشته متوقف شده است. امریکا در سراسریشی فروافتاده و از درون در حال پوسیدن است. در این سو، انقلاب نواسته از درنده‌های دشوار عبور کند و جبهه دشمن را به تسلیم و انفعال وادار. آنها هرچه که در توان داشتند به‌کار بستند تا این انقلاب اسلامی بود و امریکا را در مرداب ولی چنین نشد، بلکه انقلاب اسلامی به شدن‌های تکاملی‌اش ادامه داد و خوش درخشید. کارنامه کارساز شهید سلیمانی از جمله این درخشش‌هاست متحیر ساختن، شهید سلیمانی، باور داشت که چنین راهی ممکن و معقول است و ما می‌توانیم پیچ تاریخی بزرگ را رقم بزنیم و بمانیم و حتی از بهترین‌ها شویم. او مؤمن با گشودگی تاریخی در افق انقلاب اسلامی بود و امریکا را در مرداب پریشانی تصویر می‌کرد، با قاطعیت و ایمان سخن می‌گفت و سخنش در اعتقادش ریشه داشت و در چهره‌اش، بازتاب، شک نداشت که این راه، در نهایت به مقصد می‌رسد و امریکا از صحنه به در خواهد رفت و انقلاب، جایگزین خواهد شد. اینک ما بیش از گذشته به چنین نگرشی نیاز داریم. چند قدم باقی‌مانده را باید مردانه برداشت و از رجزخوانی امریکا هراس به دل راه نداد. خط فکری شهید سلیمانی، حاجت‌ضروری ما در عبور از این پیچ تاریخی است.